

نیز نک: خولی، ۵۴-۵۶؛ درباره کرامیه، نک: اسفراینی، ۶۵-۶۶؛ شهرستانی، ۸۰/۱؛ فان اس، ۴۶).

مأخذ: در پایان مقاله.
مهران ارزنده
شعر و نثر: با آنکه گویا هیچ اثر منثور، بجز جمله‌ها و عباراتی چند، از ابوالفتح بستی در دست نیست، به آسانی می‌توان شیوه نگارش او را حدس زد. وی در زمانی می‌زیست که نثر عربی پس از خروج از حیطه سجع‌پردازان عصر جاهلی و صدراسلام و گذراندن دورانی پرشور و در آمیختن با زندگی و افکار و آیینهای مردم و کسب جایگاهی ارجمند و نیز پیراسته شدن از واژگان و مصطلحات بدوی، در چنگ نویسندگان زبردستی گرفتار آمد که در زبان، دیگر به چشم ابزار تعبیر نمی‌نگریستند، بلکه آن را پدیده‌ای انعطاف‌پذیر می‌پنداشتند که به آسانی تن به آرایش می‌داد و عرصه‌ای پهناور برای هنرنمایی فراهم می‌آورد. صنعت‌گرایان در این راه چندان افراط کردند که زبان از قالبهای طبیعی و معهود خود بیرون شد و اهداف معنوی آن فراموش گردید. بدین سان نویسنده یا شاعر، نخست زیورهای لفظی، تناسبهای صوتی و تشابهات ظاهری را می‌یافت و آنگاه می‌کوشید تا منظور خود را در آنها بگنجانند. البته ابوالفتح بستی از این دایره خارج نبود؛ همگان او را ستوده و صاحب «شیوه‌ای خاص و نیکو در جناس بردازی» دانسته‌اند (ثعالبی، تیمه، ۳۰۷/۴؛ یاقوت، بلدان، ۶۱۲/۱؛ ابن اثیر، ۲۲۰/۹؛ ابن خلکان، ۳۷۶/۳؛ صفدی، الوافی، ۱۶۸/۲۲؛ ابن شاکر، ۳۳۹). او خود نیز بر زبردستی خویش آگاه بوده و در قطعه فخریه‌ای آن را بازگفته است (ص ۲۵۲-۲۵۳). در نامه کوتاهی که از قول سلطان محمود برای قابوس و شمشگیر نوشته و در آن برای دو تن شفاعت کرده (ثعالبی، همان، ۳۰۷/۴)، صنعت را در حد معقول و پسندیده به کار گرفته است (نامه دیگری جز این نامه از او در دست نیست)، اما پیداست که صنعت، زمانی مجال گسترده و آزادی فراوان می‌یابد که معانی و اغراض ملموس و دقیق، سدره آن نگردد. به همین جهت ابوالفتح به قصد هنرنمایی و جناس بردازی بهتر، به مفاهیم عام و گنگ اندرز و حکمت متداول که در مرزهای دقیق و روشنی محدود نیست، روی آورده است و اینک صد و چند عبارت، شبیه به کلمات قصار، از وی برجای مانده که می‌توانست همه را در قالب همان اشعار پرتکلفش جای دهد، و شاید هم این جملات یادداشت‌هایی بوده است که می‌خواسته به شعر درآورد، وگرنه در عباراتی چون «الفلسفة فل السفة»، «ربما كانت الفطنة فتنة»، نه حکمتی خفته است و نه ذوقی. برخی از این عبارات، گویی برای فارسی‌زبانان که با لهجه عربی الفتی نداشتند، ساخته شده است، مثلاً در قرینه‌های ضمان و زمان، حذر و هذر، حروف نخستین آنها به یک حال تلفظ می‌شود و در عمل، جناس تام به وجود می‌آید (نک: ثعالبی، همان، ۳۰۵/۴-۳۰۷؛ بخشی از این عبارات در منابع متعدد دیگر تکرار شده، مثلاً نک: همو، خاص، ۲۸-۲۹؛ ابن خلکان، ۳۷۶/۳-۳۷۷؛ عباسی، ۲۱۵؛ نیز نک: خولی، ۱۰۲، حاشیه).

میان ابوالفتح و ثعالبی گفت‌وگویی درباره یکی از رسائل ابواسحاق صابی رفته است که در آن، اعجاب ابوالفتح نسبت به نثر صابی پدیدار است (ثعالبی، تحفه، ۴۵-۴۷) و همین امر موجب شده است که خولی (ص ۹۵-۹۶) وی را متأثر از نثر صابی بیندارد، حال آنکه صابی اساساً از سجع و موازنه و مقارنه پرهیز داشته است. شعر ابوالفتح بستی، از نظر معنی و صنعت، با «کلمات قصار» او چندان تفاوتی ندارد. از مجموعه اشعار او دیوانی اساساً شامل جناسهای پربینج و تواب برجای مانده که نخستین بار در ۱۲۹۴ ق/ ۱۸۷۷ م در بیروت به چاپ رسیده است، اما این دیوان نه به شیوه‌ای علمی و انتقادی چاپ شده و نه کامل است. از این رو، چند سال پیش (۱۳۵۲ ش) امیر محمود انوار شرح احوال و تصحیح انتقادی دیوان او را موضوع رساله دکتری خود در دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران قرار داد، اما تصحیح و چاپ دیوان به تأخیر افتاد، تا آنکه در ۱۹۸۰ م، محمد مرسی خولی، بر پایه نسخه چاپی و نیز نسخه استانبول به طبع مجدد آن دست زد. وی در مقدمه بسیار طولانی خود (شامل ۲۱۴ صفحه)، زندگی‌نامه ابوالفتح بستی را به تفصیل تمام آورده و شعر او را از جهات گوناگون بررسی کرده، اما کار خولی نیز از برخی لغزشها درامان نمانده است؛ از جمله شماری از ابیاتی که در دیوان یا در منابع وی بوده، از چاپ او ساقط گردیده است. مجموعه نقایص دیوان را شاکر فحام در مقاله‌ای انتقادی گرد آورده و در مجله مجمع اللغة العربیة در دمشق به چاپ رسانیده است (ص ۵۲۹-۵۶۹). همین مقاله گویا موجب شد که دو محقق سوری، دریه خطیب و لطفی صقال از نو به طبع دیوان روی آورند. این اثر در ۱۹۸۹ م در دمشق منتشر شد که نسبت به چاپ دوم و مقاله انتقادی فحام، حدود ۲۵۰ بیت اضافه دارد و این دو محقق، بر روی هم، ۱۹۰۹ بیت از آنچه در دیوان بوده و آنچه خود در منابع یافته‌اند، گرد آورده‌اند (نک: خطیب، ۱۱-۱۲)، اما دیوان هنوز هم کامل نیست؛ چنانکه دو بیت در تاریخ بیهق علی بن زید بیهقی دیده می‌شود (ص ۲۹۷) که در دیوان نیست.

ثعالبی اشعار ابوالفتح را از نظر مضمون (تیمه، ۳۰۷/۴-۳۳۴) به ۱۲ فصل تقسیم کرده است: غزل و خمر، کتاب و خط و بلاغت، فقه، ادبیات، پزشکی و فلسفه، ستاره‌شناسی، مدح، اخوانیات، شکوه و عتاب، هجا، پیری، امثال و نوادر و موعظه و حکمت. این تقسیم‌بندی گرچه بر وسعت اطلاعات بستی - که در مقام کاتب دیوان ملزم به دانستن آنها بوده - دلالت دارد، اما بر واقعیات منطبق نیست. در دیوان ابوالفتح، هیچ سخنی از پزشکی و فلسفه و نجوم نیست و حتی هجا و غزل او بسیار ناچیز است. تقسیم‌بندی ثعالبی بر اشاره‌ای یا استعاره‌ای که ضمن بیتی درباره این علوم آمده، استوار است، نه بیشتر. بخش بزرگی از دیوان وی را قصاید مدحی تشکیل می‌دهد. او بیش از ۱۰۰ قطعه در ستایش مشاهیر زمان یا دوستان خود که غالباً اهل ادب بوده‌اند، سروده است. شاید یکی از نخستین کسانی که وی مدح گفته، امیر سیستان خلف بن احمد باشد که در ازای ۳ بیت، ۳۰۰ دینار صله